



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲۳	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۱۵
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	سیره و اخواتها				
عنوان ۴	بررسی حجیت سیره عقلاء				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

بررسی حجیت سیره عقلاء

بحث امروز در سیره عقلاست. در این مبحث درباره اینکه آیا سیره عقلاء در اثبات حکم شرعی حجیت دارد یا خیر و اگر دارد حدود حجیت سیره عقلاء در اثبات حکم شرعی چیست به بحث می پردازیم.

مقدمه

قبل از ورود به بحث، به مقدمه ای نیاز است که در این مقدمه به چند مطلب می پردازیم:

مطلب اول: مقام تشریع، مخصوص خدای متعال است و هیچ منبعی برای تشریع وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. هر منبعی که خود را به عنوان مشرع معرفی کند؛ خود را شریک خدا معرفی کرده است. مهم ترین شرکی که در قرآن کریم مورد نهی قرار گرفته است، شرک در مولویت و داشتن حق اطاعت است.

مطلب دوم: در تشریعات الهی هیچ نیازی که مورد تشریع قرار نگرفته باشد وجود ندارد. عقل و شرع حکم می کند به همان حکمی که در مطلب اول گفتیم که چون حق تشریع از آن خداست، بنابراین در هر موردی که به تشریع نیاز است، خدای متعال باید دارای تشریع باشد. هیچ خلائی در تشریع الهی وجود ندارد که بخواهیم آن را با تشریعی غیر از تشریع الهی جبران کنیم.

مطلب سوم: تمام انبیاء در تمام ادوار، هر آنچه مورد نیاز بشر در تشریع و تقنین بوده است را بیان کرده اند. نه تنها در شریعت اسلام؛ بلکه در شرایع پیشین نیز همین قانون و قاعده جاری بوده است.

این مطالب از مبادی تصدیقیه کل مباحث اصول است. ما در کتاب فقه نظام سیاسی در جلد اول که مخصوص جهان بینی سیاسی است، به تفصیل به این مطلب پرداخته ایم و ادله عقلی و نقلی آن را بیان کردیم. در اینجا به نحو اجمال به برخی این مطالب اشاره می کنیم. برای اینکه بحث طولانی نشود، ابتدا مدعای این سه مطلب را بیان می کنیم و در انتها ادله این سه مدعا را روی هم رفته بیان می کنیم.

مطلب اول

مراد از تشریع، جعل قوانین الزامی است. قوانین الزامی قوانینی هستند که در مخالفت با آنها، استحقاق عقاب و کیفر وجود دارد.

ادله عقلی و نقلی بر این مطلب دلالت دارد که آن کسی می تواند قانون و حکم الزامی تعیین کند که مولا بوده و دارای حق مولویت باشد؛ زیرا مولاست که حق کیفر دارد. عقاب و کیفر، از خصائص مولویت، حاکمیت و حق کسی است که حق فرمان دارد. مولا کسی است که حق تصرف در مولی علیه دارد. حق دارد به دیگری بگوید اینگونه باش و اینگونه نباش. اینگونه حقی، از یک سو متوقف بر نوعی علو اراده است و از سوی دیگر متوقف بر خالقیت و رازقیت است؛ یعنی متوقف بر علیت و اینکه وجود کسی، دست آفریده مولای خودش باشد است. مولا کسی است که وجود مولی علیه، دست آفریده اوست. عبارت قرآن کریم است که می فرماید:

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَكُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۱؛

گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که با قدرتی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)»

این مطلب بسیار مهمی است که خداوند اشاره می فرماید که بشر، دست آفریده خدای متعال است؛ بلکه همه چیز مخلوق خداوند است؛ می فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾^۲؛

آیا ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهارپایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟!

این مطلب، مطلب بسیار مهمی است؛ اینکه خدای متعال جهان را آفریده، حق مولویت برای خدای متعال ایجاد می کند و اراده خدا را برتر از اراده مخلوق قرار می دهد. این برتری است که حق امر و حق الطاعة می آورد. چون برتر است می تواند فرمان دهد و بگوید چنین باشد و چنین نباش.

معنای هر نوع امر الزامی، تشریع و فرمان دادن، ادعای حق برتری است؛ لذا حاکم اگر از سوی خدا اجازه فرمان داشته باشد، فرمانش فرمان خداست.

ما در نظام سیاسی اسلام گفته ایم که رسول که حاکم مطلق جهان بشر است نیز عبد است و به او چنین گفته می شود:

﴿وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳؛

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود!

همه تحت آن امر و فرمان الهی هستند. آیه ۵۴ سوره اعراف که آیه «سخره» نامیده می شود، آیه مهمی در این رابطه است که می فرماید:

۱. سوره ص: ۷۵.

۲. سوره یس: ۷۱.

۳. سوره زمر: ۶۵.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛

پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

یکی از تحریفاتی که صوفیان متأسفانه در تفسیر قرآن کریم ایجاد کرده اند و بعد این تحریف در برخی از معارف تفسیری ما نیز نفوذ کرده است این است که در تفسیر خلق و امر در این آیه چنین می گویند که خلق، مربوط به مادیات است و امر، مربوط به عالم مجردات. این حرف غلطی است. این حرف، خلاف ظاهر آیه است. آیه می فرماید هم می آفریند و هم فرمان می دهد؛ که این دو با یکدیگر ارتباط دارند؛ چون می آفریند، حق فرمان دارد. برای اینکه خداوند را از دایره حاکمیت بیاندازند، در تفسیر این مفاهیم دست بردند؛ البته برخی متوجه لوازم این حرف ها نبودند. مانند تحریفی که در واژه ملکوت ایجاد کرده اند. مُلک، به معنای فرمانروایی است و ملکوت به معنای فرمانروایی بی حد و انتها است. ملکوت، مبالغه در مُلک است. اینکه خداوند می فرماید ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛^۱ یعنی فرمان هر شیئی به دست اوست؛ نه اینکه مُلک به معنای عالم مادیات باشد و ملکوت به معنای عالم مجردات باشد. این حرف ها از کجا آمده است؟ اگر خودتان می خواهید برای خودتان اصطلاح بگذارید حرفی نیست؛ اما این اصطلاحات را وارد قرآن و نصوص دینی نکنید. این حرف ها، حرف های بیخودی است که مسأله حکومت را خارج از دین برد که اکنون که برخی از مسائل بدیهی دین را مطرح می کنیم، گویا مسأله تازه ای را مطرح کرده ایم. این مسأله تازه ای نیست. حق تشریع تنها از آن خداست به این دلیل که حق مُلک از آن اوست. تشریع به معنای جعل قانون الزام آور است. تنها کسی می تواند الزام کند که حق کیفر دارد؛ لذا در قرآن کریم در موارد زیادی که مسأله ملک الهی مطرح شده است و فرموده: ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ﴾، بعد می فرماید:

﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲؛

هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، کیفر می کند؛ و هر کس را بخواهد و شایسته بداند، می بخشد.

مطلب اول اینکه حق تشریع مخصوص خدای متعال است و اگر جن و انس نیز بر حکمی اتفاق کنند، این حکم نمی تواند قانون باشد و نمی تواند برای بشر الزام آور باشد. الزام آور دانستن چنین حکمی، به معنای خدایی در برابر خدای متعال قائل شدن است؛ این یعنی شرک. نص آیه قرآن است که خداوند می فرماید:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۳؛

اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود!

۱. پس منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست. سوره یس؛ ۸۳.

۲. سوره مائده؛ ۴۰.

۳. سوره انعام؛ ۱۲۱.

سوال یکی از شاگردان: چرا تشریع را محدود در الزامیات دانستید؟ در غیر الزامیات مانند مستحبات و مکروهات نیز تشریع، حق خداوند است.

پاسخ استاد: اینکه می‌گوییم حق مخصوص خداست، به لحاظ اینکه در آن عقاب وجود دارد. عقاب، حق مخصوص خداست؛ زیرا تصرف در شخص دیگر است. به مستحبات و مکروهات تشریع می‌گوییم به این لحاظ که مولایی شرعی که حق تشریعات الزامیه و کیفر و ثواب دارد، آن را بیان می‌کند و الا تشریع متعارف، به معنای قانون الزامی است. دولت‌ها و حکام، قوانین الزامی تشریع می‌کنند؛ مستحبات و مکروهات ندارند؛ مستحبات و مکروهات را توصیه‌های اخلاقی‌ای می‌دانند که الزام‌آور نیست. ما توصیه اخلاقی نداریم و مستحبات و مکروهاتمان نیز جزو تشریع است به این دلیل که آن کس که حق تشریع احکام الزامیه دارد، این احکام را برای ما جعل کرده و فرموده بر ترک آنها عقاب ندارم.

مباحات، در مقابل الزام است و به معنای رفع الزام است که کار مولاست؛ همانطوری که اثبات الزام، کار مولاست، رفع الزام نیز کار مولاست؛ لذا مستحبات و مکروهات الهی هم به دلیل اینکه رفع الزام‌اند نیز تنها به ید خداوند است؛ لذا به این دلیل نیز مستحبات و مکروهات نیز داخل در حوزه تشریعات می‌شوند که در آنها رفع الزام وجود دارد.

مطلب دوم

تشریعات الهی، شامل تمام نیازهای بشر می‌شود. هیچ حاجتی که بشر در آن نیاز به تشریع داشته باشد وجود ندارد مگر اینکه خدای متعال تشریع مناسب آن مورد را دارد. این هم با عقل اثبات می‌شود و هم با نقل؛ زیرا اگر چنین نباشد که در هر موردی که نیاز به تشریع باشد، خداوند دارای تشریع باشد، به معنای این است که خداوند بشر را به مولای دیگری واگذار کرده؛ به عبارت دیگر از مولویت خودش صرف نظر کرده و خودش را در برخی از موارد از دایره مولویت کنار کشیده است. هنگامی که بشر به تشریع نیاز دارد، به این معناست که به اعمال مولویت بر خودش نیاز دارد؛ لذا اگر خدای متعال در موردی که بشر نیاز به تشریع دارد، تشریع نکند، به معنای استعفای از مولویت و فرصت دادن به مولای دیگر برای اعمال مولویت است و این محال است. این سخن به این معناست که خدا بگوید من در این مورد مولا نیستم و دیگری بیاید حکم بدهد.

این حرف دیگری است که گفته شود در برخی موارد به وسیله سیره عقلایی کشف کنیم که شارع حکمی داشته است که به ما نرسیده است. این حرف دیگری است که کاشفیت از حکم شارع است؛ اما یک وقت کسی می‌گوید عقلاء، کشف می‌کنند که این فعل باید انجام بشود [نه اینکه از حکم شارع کشف کنند؛ بلکه خودشان به این برسند که این فعل باید انجام شود]، چنین کاری نمی‌توانند انجام دهند. عقلاء نمی‌توانند کشف کنند که این فعل الزامی است؛ زیرا الزام یک مقوله مولوی است و تا مولا دخالت نکند، «باید» شکل نمی‌گیرد. حتی اگر عقلشان کشف کند که اگر فلان کار را انجام ندهد، جان خود را از دست می‌دهند و یا اگر انجام دهد، از مرگ نجات پیدا می‌کند؛ در اینجا نیز بایستی وجود ندارد و کسی می‌تواند بگوید من می‌خواهم بمیرم. عقل و عقلاء می‌توانند درک کنند که مفسده بزرگی بر آن فعل بار می‌شود مثلاً انسان می‌میرد و یا تمام جامعه می‌میرند؛ اما اینطور نیست که الزامی در کار باشد. الزام یعنی اراده‌ای فوق اراده انسان، بگوید «باید» و اگر انجام ندهی، کیفر می‌شوی. اگر مولا نگوید حفظ جان واجب است، حفظ جان واجب نمی‌شود؛ ولو اینکه یک مصلحت الزامی طبق تشخیص عقلاء وجود داشته باشد.

تا شارع به یک مصلحت اکیده، «باید» نگوید، تبدیل به یک باید قانونی نمی‌شود و تا شارع به یک مفسده شدیده نگوید «نباید»، تبدیل به قانون نمی‌شود. این تنها حرف ما نیست و عرف عقلاء نیز همین را می‌گویند؛ یعنی در بلادی که قائل به

وجود خدا نیستند نیز این حق را به حاکم خود می دهند و می گویند تا قانون نگوید «نباید»، ترکش لازم نیست؛ ولو اینکه مفسده زیادی داشته باشد و تا حاکمیت «باید» نگوید، تبدیل به الزام نمی شود ولو اینکه یک مصلحت شدید ای داشته باشد. در گذشته گفتیم که استاد شهید می فرماید، اعتبار، شکل است و حقیقت حکم نیست؛ اما ما گفته ایم که محتوای تشریع، اعتبار است؛ نه مصالح و ملاکات. هرچه یک فعل دارای مصلحت و ملاکات باشد، تا مشرع «باید» نگوید، این تبدیل به «باید» نمی شود. اعتبار، اعمال فرمان و واجب کردن و حرام کردن است. این واجب و حرام کردن محتوای حکم شرعی است. کار مولا بما هو مولا این است که بگوید این واجب است و این حرام؛ کارش این نیست که بگوید این فعل مصلحت دارد و آن کار خوبی است. اگر هم بگوید این فعل، فعل خوبی است؛ به عنوان این است که معلم و مدبر و علیم و حکیم است؛ نه به عنوان اینکه مولا است. تا حکم به مرحله ای نرسد که مخالفت با آن مستلزم عقاب شود، آن حکم الزامی ای که کار مولا است نخواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین